

شام شقاوت زمانه در باریک بینی‌های عبید

دکتر محمد بارانی

دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

خواجهگان بود از فقر و فحشا و ظلم و بی عبید در شام شقاوت قرن هشتم می‌زیست و اگر چه خود از خانواده ی صدور و باریک گفته است عدالتی و جهل زمانه در آثارش بس نکته‌های

رفت و در لطایف و رساله‌ها و سرودهایش با حربه ی او شاعر و نویسنده‌ای متعهد و مردمی بود که با قلم به جنگ تاریکی‌ها معنایی مطایبه با رو ساخت شعر، حکایت، جملات قصار و واژه نامه در آثار او چنان طنز آثاری متنوع آفرید. زیر ساخت عبید را در شکل‌های متفاوت آن به ساخت‌های گوناگونی را رقم زد که در سابقه ی ادبی ما بی‌نظیر است. در این مقاله طنز دیدار می‌کنیم تماشا می‌نشینیم و بر روی برگ زرد پاییزی آن زمان

حکایت و اثرگان کلیدی: مطایبه، لطایف، طنز، زیر ساخت، رو ساخت، ساخت،

خود چه شامی است شقاوت که ندارد پایان

یا چه صبحی است که سعادت ندارد آغاز

(عبید، ۱۳۸۲: ۲۱۵)

مقدمه

این سخن از آن خواجه عبید (386: 1382) هزل خوار مدارید و در هزل الان به چشم حقارت منگرید». (عبید زاکانی، «مردم ساخته و واژگونی حیات را در قرن هشتم در آثارش به تصویر کشیده زاکانی است که آگاهانه طنز را وسیله ی بیداری تأثیر سخن جانبخش او در دل تجربه‌های تلخ دورانش را در شکل‌های کلامی بدیع و زیبا در اختیار ما قرار داده است. او برای مثال این شاعر و نویسنده ی خلاق واژگونی عصرش را خوانندگان آثارش، نتیجه ی تیزبینی و تیزهوشی خاص اوست است بدین گونه نمایش داده

را گفتند: بازگونه بر اسب نشسته‌ای. گفت: من قزوینی‌یی پای راست بر رکاب نهاد و سوار شد، رویش از کفل اسب بود، او» (همان: ۴۳۹). «بازگونه نشسته‌ام، اسب چپ بوده است

زندگی شخصی

او چیز زیادی در دست نیست. گویا تنها مردی چنین هوشیار و با ذوق که بوده و چگونه زیسته است؟ از زندگی خصوصی ی حمدالله مستوفی مورخ و جغرافی‌دان و همشهری معاصر اوست. او در کتاب مأخذ زندگی این هنرمند قرن هشتم، تاریخ‌گزیده یکی به عالمی منسوب بوده: زاکانیان - اعراب بنی خفاجه - دانسته و این گونه می‌نویسد: «زاکانیان دو شعبه‌اند خود عبید را از

عالممان عامل بودند و در کار دین به غایت متعصب ... شعبه و از ایشان امام سعید شرف الدین عمر و پسرش رکن الدین محمد از اکابر از ایشان صاحب سعید صفی الدین زاکانی خداوند املاک و اسباب بود؛ نوادگان او اکنون ی دوم ارباب و صدور بودند خوب دارد و دیوان او مشهور است». (مستوفی، ارباب قزوین اند و از ایشان صاحب معظم خواجه نظام الدین عبیدالله اشعار ۱۳۳۹: ۸۰۴-۸۰۵)

مرقوم داشته است که، نوشته ی حمدالله در آن چنان که مرحوم عباس اقبال آشتیانی نیز در مقدمه ی خود بر کلیات عبید از جمله ی صدور ووزرا بوده ... ثانیاً لقب دینی شاعر نظام الدین بوده، ثالثاً نام بردارنده ی این نکات است: «اولاً این که او که قریب چهل سال پیش از مرگ شخصی این شاعر عبیدالله و عبید تخلص شعری اوست... رابعاً عبید در موقع تألیف گزیده است». (عبید: ۱۳۸۲: ۱۳-۱۴) گویا او در قزوین نام و آوازه ای اوست با اشعار خوب و رسایل بی نظیر خود شهرت داشته دوره ی تسلط ابواسحق اینجو از قزوین به شیراز آمده است و مورد توجه این شاه قرار گرفته و در داشته و آن گاه در عهد روشنی از زندگی شخصی او در دست نیست، اگر چه امیر مبارزالدین محمد از شیراز بیرون رفته است. از آن به بعد اطلاعات و نیز شاه شجاع وجود دارد. از آن جمله در فتح اصفهان در مدح شاه شجاع این در دیوان او مدایحی در باب اویس جلایری سروده است گونه:

نوید فتح صفاهان و مژده ی اقبال نشان بخت بلند و امید فتح الباب

(همان: ۲۰۰)

او می توان به مقدمه ی مرحوم عباس اقبال در این جا به همین مقدار اکتفا می شود و برای آگاهی بیشتر از شرح حال آشتیانی مراجعه کرد.

زمانه ی عبید

ابلاغ تیمور است که از تاریکترین دوره های تاریخ دوره ی سیاسی - اجتماعی زمانه ی عبید مربوط به مرگ ابوسعید بهادر تا حکومت ملوک الطوائفی است. در هر گوشه ی ایران فنودالی آن زمان حکومتی استبدادی و ایران بوده است. در این دوره شکل می دانسته است. به همین سبب پیوسته محلی زمام اختیار را در دست داشته است که خود را سایه ی خدا و مالک الرقاب رعیت مالیات های سنگین از مردم می گرفتند و زندگی عموم مردم در فقر و فساد و برای تصرف سرزمین های تازه در زد و خورد بوده، واران، امیر شیخ حسن ایلکاتی می گذشت. حکومت هایی مانند حکومت ساتی بیگ و امیر شیخ حسن چوپانی در آذربایجان تباهی عراق عرب، نایبان حسن بزرگ در بخشی از روم، ملک اشرف در سلطانیه و عراق، قوم ایرات و قراچوی در بغداد و خراسان و خاندان اینجو در فارس، امیرمبارزالدین در یزد و اطراف آن، آل کرت در قسمتی از چوپانی در قسمت دیگر روم، سبزواری و بیهق و نیشابور، امرای محلی قره هرات، طغایمورخان در بخش دیگری از خراسان و جرجان، امرای سرداری در کوچک در لرستان و گروهی از اتابکان در یزد و بعدها آل اینجو و آل مظفر در ختایی در کرمان و اصفهان، اتابکان بزرگ و سراسر ایران استقرار یافتند و دست به هر جنایتی زدند فارس در

و خودفروشی، ریا، ظلم، چپاول، فقر و زشتی در چنین زمانه ای بود که عبید و حافظ هر يك به شیوه ی خود، فساد، فحشا در آثارشان به نمایش گذاشتند. در این میان عبید طنز خود را در رسالات، های دورانشان را با شگردهای مختلف ادبی طنز عبید سخنی گفته شود، لغت نامه و دیگر شکل های ادبی به زیباترین شیوه آفرید. پیش از آنکه در مورد ساخت داستان ها، بهتر است به بررسی مختصر طنز پردازیم.

طنز چیست

ویژه ای است که هنرمند آن را به قصد اصلاح طنز از مهم ترین زیر ساخت های مطایبه است و در اصطلاح ادبی نوع ادبی بدی های اخلاقی در رو ساخت های ادبی گوناگون در زبانی زیبا و ادبی به صورت شعریا زشتی های حیات و ناپهنجاری جامعه و ندارد. همین باژگونگی امور سبب خنده بیان می کند. در دنیای طنز همه ی امور واژگونه است و هیچ چیز در جای خود قرار نثر از سر بیدری نیست بل خنده ای است از سر خشم و درد. طنز نویسی با همین ی خواننده یا شنونده می شود. این خنده، خنده ای سویی قلب هر چه غیر تاریکی ها و سیاهی ها می رود. نیشخند داستان های طنزی تیری است که از کمان خنده به زهر خند به جنگ خواننده یا شنونده ی طنز پس از خواندن و شنیدن آن به این فکر انسانی است رها می شود تا آن را نابود کند. بی سبب نیست که بکند و خود را از دست زندگی ناپسامان، ایستا و نادلیسند زمانه اش نجات بدهد می افتد که باید کاری

بیزاری خود را از تناقضها و پلشتی‌های پس طنز نتیجه‌ی نفرت و خشم‌گوبنده نسبت به مسایل حیات است و می‌خواهد به قصد کمال جویی و اصلاح و آرمان‌گرایی نشان بدهد و آن را در رو اجتماعی، اخلاقی، شخصیتی و حتی جسمانی افراد جمله‌های پند آموز، متنوع ارائه نماید. آن چنان که عبید در این مورد از قالب‌های گوناگونی همچون قصیده، ساخت‌های ادبی خلافت ادبی اوست. او در شکل‌های مختلف از محتوای طنز داستان، رساله و لغت نامه بهره گرفته است که این خود نشانه‌ی سعدی شکل برخی از رسالات او مانند اخلاق الاشراف او را نقیضه پردازي چابک دست و تالی استفاده کرده است. آن چنان که و تفریح بال باشد «کالمح فی الطعام» نشان می‌دهد. در ضمن او هنر را گرامی می‌دارد و می‌نویسد: «اگر از باب دفع ملال به هجو شخص خاصی نمی‌پردازد و سخن او از نوع بذله‌های دلکان درباری خواهد بود (عبید: ۳۹۰) با این حال او هیچ‌گاه طنزی او در وسیله‌ی خنده و سرگرمی حاکمان قرار دهد. بلکه سخن او روشنگر زمانه‌ی اوست و آثار نیست که هنر را آن می‌بینند و با زهرخندی تلخ به تماشای آن جایگاه آینه‌ای قرار می‌گیرد که مردم جامعه‌اش زشتی‌های حیات خود را در عبید چند شکل خاص دیده می‌شود که به اختصار به هر یک از آن‌ها اشاره می‌شود می‌نشینند. در رساخت‌های آثار طنزی

۱- رساله‌ی اخلاق الاشراف

روزها که برای رسیدن به جاه و مقام و حفظ رساله‌ای است در باب اخلاق مختار طبقه‌ی حاکم و برگزیدگان جامعه‌ی آن نمی‌کردند. در این رساله می‌نویسد: «اکنون که در این روزگار که زبده‌ی دهور و قدرت سیاسی از هیچ کار خلافتی فروگذار صافی و اندیشه‌ی شافی بر ی قرون است، چون مزاج اکابر لطیف شده و بزرگان صاحب ذهن بلند رأی پدید گشتند، فکر خلاصه تمییز ایشان خوار و بی‌مایه نمود. و نیز چون به واسطه‌ی کلیات امور معاش و معاد گماشتند و سنن و اوضاع سابق در چشم گران آن قواعد اندراس پذیرفته است، احیای آن اوضاع بر خاطر خطیر و ضمیر منیر این جماعت کرور زمان و مرور اوان اکثر این طریق که اکنون در میان بزرگان و آمد. لاجرم مردوار پای همت بر سر آن اخلاق و اوضاع نهادند و از بهر معاش خود، (و دنیوی بر آن مبنا مستحکم گردانیدند)». (عبید: ۱۳۸۲: ۳۱۹ اعیان متداول است، پیش گرفتند و بنیادهای دینی

حیا، وفا، رحمت و شفقت، به عنوان مذهب منسوخ عبید در هفت باب رساله از حکمت، شجاعت، عفت، عدالت، سخاوت، حلم، قدرتمداران و برگزیدگان جامعه‌ی خود حرف می‌زند و نشان می‌دهد که چگونه شده سخن می‌گوید و آنگاه از مذهب مختار وزیر ی بر امیری طغیان می‌نماید حاکم از مکارم اخلاقی روی گردانده و به زایل اخلاقی روی آورده است. و «هر روز اشرافیت انتقام معشوق، شوی خود را در بستر خواب به آغوش مرگ می‌فرستد. و خصم را به دفع مخدوم می‌انگیزد یا زوجه‌ای به در حال مستی سعد پدر خویش برمی‌خیزد و او را در نزدیکی قلعه‌ی اصطخر زخم می‌زند. اتابک محمدشاه ابوبکر به جنگ اتابک امیر مبارزالدین میل می‌کشد و فرزند خود مظفر الدین به قتل عیال خود ترکان خاتون فرمان می‌دهد. شاه شجاع به چشم پدرش خود محمود را که معارض تاج و تخت اوست این گونه می‌سراید شبلی را کور می‌کند و مرگ برادر

محمود برادرش شمشیرکمین می‌کرد خصومت از پی تاج و نگین

کردیم دو بخش تابیاساید ملک او زیر زمین گرفت و من روی زمین

(صاحب اختیاری و باقرزاده، ۱۳۷۵: ۱۹۴)

نظیره گویی گلستان سعدی را دارد در اینجا در برخی از رسالات عبید به سبک و سیاق گلستان نوشته شده است بویی از آورده می‌شود بخش‌هایی از این رساله در باب معانی مختلف

مرجع و معاد آن تأمل نمودند و سنن و آرای الف: حکمت: «چون بزرگان وزیرکان خرده دان ... در تکمیل روح انسانی و بدین معتقدات انکاری تمام حاصل آمد. می‌فرمایند که بر ما کشف شد که روح ناطقه اکابر سابق پیش چشم بداشتند، خدمتشان را حشر و نشر و عقاب و قرب اعتباری ندارد و بقای آن به بدن متعلق است و فنای آن به فنای جسم موقوف... لاجرم از و نتیجه‌ی این معتقد آن که همه روزه عمر در کسب شهوات و نبل و بعد و رضا و سخط و کمال و نقصان فراغتی تمام دارند می‌نماید». و به سبب این عقیده است که قصد خون و مال و عرض خلقی پیش ایشان خوار و بی‌مایه ... لذات مصروف فرموده ((عبید، ۱۳۸۲: ۲۱-۳۲۲

نماید و با دیگری به محاربه و مجادله درآید از دو ب: شجاعت: «اصحابنا می‌فرمایند که اگر شخصی بر قضیه‌ای هولناک اقدام آن شود و بکشد و یا به عکس. اگر خصم را بکشد خون ناحق در گردن گرفته باشد و به تبعیت حال خالی نباشد، یا به خصم غالب

است. چگونه عاقل به حرکتی که احد لاشک عاجلا و آجلا بدو ملحق شود. و اگر خصم غالب شود آن کس را راه دوزخ مقرر است. (طرفین آن بدین نوع باشد، اقدام نماید. همان: ۳۲۳)

عمر گرانمایه به ضلالت و جهالت به سر برده هر ج: عفت: «اصحابنا می‌فرمایند که قدام در این باب غلطی شنید کرده‌اند و بهره نباشد... حیات دنیا... بی فسق و آلات مناهی امری ممتنع است و جمع کردن کس این سیرت ورزد او را از زندگی هیچ عفت ورزد از این‌ها رنجاندن مردم و ظلم و بهتان و زبان در عرض دیگران دراز نکردن، محال. پس ناچار هر که مال بی (همان: ۳۲۵). «محرورم باشد و او را از زندگان نتوان شمرد و حیات او عبث باشد

مستلزم خلل بسیار و آن را به دلایل واضح روشن د: عدالت: «اما مذهب اصحابنا آن که، این سیرت اسوعسیر است و عدالت همه سلطنت و فرماندهی و کدخدایی به ریاست است. تا از کسی نترسند فرمان آن کس نبرند و گردانیده‌اند و می‌گویند بنای کار بورزد و کسی را نزند و نکشد و مصادره یکسان باشند و بنای کارها خلل پذیرد و نظام امور گسسته شود. آن کس که حاشا عدل مردم از او نترسند و رعیت فرمان ملوک نبرند، فرزندان و غلامان، سخن پدران و نکند... و بر زیر دستان عربده و غضب نکند، (تشنوند، مصالح بلاد و عیاد متلاشی گردد. همان: ۳۲۸ مخدومان

سابق مستثنی‌اند به استقصای هر چه تمامتر در این ه: سخاوت: «چون بزرگان ما به رزانت رای و دقت نظر از اکابر ادوار بر عیوب این سیرت واقف شد. لاجرم در ضبط اموال و طراوت احوال خود باب تأمل فرمودند، رای انور ایشان (همان: 331): کوشیدند.»

می‌گویند که اگر چه آن کس که حلم و بردباری ورزید. و: حلم: «راستی، اصحابنا نیز این خلق را به کلی منع نمی‌فرمایند باشد. عجز او حمل کنند اما این خلق متضمن فواید است. او را در مصالح معاش مدخل تمام مردم بر او گستاخ شوند و آن را بر نکرده است و در آن حلم و وقار را کار دلیل بر صحت این قول آن که امروز تا شخص در کودکی تحمل غلامبارگی و اوباش (مالش بسیار می‌خورد...» همان: ۳۳۵ نفرموده اکنون در مجالس و محافل اکابر سیلی و

بیچاره‌ای که به یکی از این اخلاق ردینه مبتلا گردد، ز: حیا: «اصحابنا می‌فرمایند که این اخلاق به غایت... مجوف است. هر اکتساب بر هیچ مرادی ظفر نیابد. خود روشن است که صاحب حیا از همه نعمت‌ها محروم باشد و مدت العمر خائب و خاسر باشد و غلیظ شده، او همواره بر بخت و طالع جاه و افتتای مال قاصر. حیا پیوسته میان او و مرادات او مانعی عظیم و حجابی (گفته‌اند از اینجا گفته‌اند...» همان: ۳۳۸ خودگریان باشد. گریه ی ابر بهار را که حیا

تزویر و بی وفایی و نامردمی بوده است. گویا انسانیت آن چنان که از نوشته‌های عبید بر می‌آید، زمانه ی او دوره ی غدر و مفید بیش نیست. بزرگان آن دوره همه در عمل، مصلحت‌گرا بوده و آن چه را در عمل برایشان در زمان او مرده است و لفظی که در جامعه ی گذشته ی ما قبل از ماکیاوول و است بر می‌گزیده‌اند. با مطالعه ی رساله ی اخلاق الاشراف به این نتیجه می‌رسیم و حفظ ماکیاوولیسیم اشرافی رویه رو بوده‌ایم که هیچ اصل انسانی را در برابر زور و تزویر فلسفه ی سیاسی او، ما با چنین رساله آن است که نثر زیبا و قابل فهم سلطه ی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی رعایت نمی‌کرده اند. نکته ی دیگر در باب این دور از لفاظی معمولی این گونه نوشته‌هاست. نویسنده اگر گاهی از نوعی عبید که گاه به سیاق مقامات نوشته شده است، به آیات قرآنی و امثال بهره برده است، نثرش را بر ساخته و مصنوع نکرده است. او در جای مناسب خود اشعار و توزان و سجع طنزی و انسانی هنرمند است. همه ی این نکته‌ها بر نوقی را به کار گرفته است که در جهت تأکید معنی و آشکار ساختن مفاهیم استوار و ارتباطی هنرمندانه یا خواننده حکایت دارد و گواهی است صادق بر نثر ساده، بی پیرایه، سلیم عبید در جهت برقرار اصیل او در این اثر خوانندی و ماندنی

2:- منظومه ی موش و گریه:

کودکان محسوب می‌شده است و اگر چه خود شاعر این قصیده داستان نمادین منظومی است که از دیرباز جزو ادبیات کلاسیک هم خطاب به آنها می‌گوید

جان من پندگیر از این قصه که شوی در زمان شادانا

غرض از موش و گریه بر خواندن مدعا فهم کن پسر جانا

(کلیات: ۳۶۳/ب/۹ و ۱۰)

جذاب بوده است، بزرگسالان نیز بدان اقبال نشان اما با این حال، چون داستانی با شخصیت‌های حیوانی (فابلی) و شیرین و این ضمنی آن بوده‌اند. بنابراین هر یک از خوانندگان یا شنوندگان، تفسیر خاص خود را از داده و پیوسته در پی دریافت معنای گره‌گشایی‌ای که در عناصر شکلی داستان داشته‌اند و این هم مربوط می‌شود به لایه‌ی روساختی قصه و کنش و حادثه و مخبون اصلم با زیبایی حماسی و توصیفات دقیق قهرمانان و میدان‌های داستان جلوه‌گر است. این داستان در بحر خفیف مسدس جنگ سروده شده است.

مثلاً گفته شده گریه امیر مبارزالدین و شاه موشان از این داستان تفسیرهایی داده شده که هر یک در جای خود قابل تأمل است داستان شکست اوست. یا تصویری است از مبارزه‌ی حاکمان و محکومان جامعه و ابواسحق اینجو و حکایت موش و گریه زده‌ی عبید و تعدی و محتوم طبقه‌ی ضعیف در برابر قدرتمندان. ولی هر چه باشد، تصویری است از زمانه‌ی ظلم سرنوشت آنان در صدد رفع ظلم بر می‌آیند شکست می‌خورند و نابود ستمی که بر موش‌ها (ضعفا) روا داشته می‌شود و آن گاه هم که می‌گردند.

به معنای رمزی آن هم نمی‌اندیشند بسیار وزن روان، زبان زیبا و تصویرهای ساده، این قصیده را حتی برای کسانی که کودکان هم از فضای خیالی و آهنگ آن همیشه محفوظ گشته و می‌شوند. دوست داشتنی و خواندنی کرده است. آن چنان که نگر جزئیات عبید در توصیف شخصیت اصلی داستان یعنی گریه از لحاظ ویژگی‌های جسمی و روحی و نیز علاوه بر این نکته واژه‌های ترکی نیز یادآور قدرت سیاسی، اقتصادی لشکر و میدان جنگ، نظیره‌گویی موفقی از آثار حماسی نمود است. آوردن نشانندگان آنها در آن دوران است و اجتماعی حاکمان ترک یا دست

۳- رساله‌ی تعریفات:

افکنده و آن را در ده فصل و به صورت واژه‌نامه این رساله، مشهور به ده فصل نیز هست. عبید در این رساله طرح تازه‌ای باب زیر ساخت طنز می‌باشد. چرا که در قدیم کمتر نویسنده‌ای از چنین ساختی استفاده نوشته است که خودرو ساختی تازه در نویسنده‌ی امریکایی در انتقاد طنز آمیز از (Ambrose Bierce) کرده است. اگر چه بعدها در قرن نوزدهم امبروز بیرس منظور نگاشت. طبیعی امریکایی آن زمان از چنین شیوه‌ای استفاده کرد و «لغت فرهنگ شیطان» را به همین زندگی و سنت‌های اجتماع ملوک الطوائفی قرن هشتم هجری؛ و بی شک عبید، است که بیرس از جامعه‌ی امریکایی قرن نوزدهم می‌گوید و عبید از رویکرد به چنین تمهیدی مبدع است و خلاق؛ و به بهترین شیوه زندگی و اوصاف گروه‌های این ایرانی پاک نهاد تیز هوش در نمونه‌ای از معانی ابداعی او مختلف حاکمیت و مردم آن دوره را در ده فصل در کمال ایجاز نقش زده است. اینک

الدنیا: آن چه که هیچ آفریده در وی نیاساید

الفکر: آن چه مردم را بی‌فایده بیمار کند

الدانشمند: آن که عقل معاش ندارد

الجاهل: دولتیار

العالم: بی دولت

النامراد: طالب علم

دارالتعطیل: مدرسه

الیاوج و المآجوج: قوم ترکان که به ولایتی متوجه شوند

(الزبانیه: پیشرو ایشان (ترکان)

(الفقط: نتیجه ی ایشان (ترکان

(کلب‌الاکبر: نایب او (کاردار و شحنه

النهاب: ایچی

الزقوم: علوفه ی ایشان

الحمیم: شراب ایشان

الصوفی: مفتخوار

اللاف و الوقاحه: مایه ی خواجهگان

(الهیج: وجودشان (خواجهگان

(الکراف والسفه: سخنانشان (خواجهگان

(اللوم و الحرص و البخل و الحسد: اخلاقشان (خواجهگان

(المعدوم: کرم ایشان (خواجهگان

(عناءالمغرب: عدل و انصافشان (خواجهگان

الکذب: عادت اکابر

البازاری: آن که از خدا نترسد

البزاز: گردنه زن

البیاع: جیب بر

العطار: آن که همه را بیمار خواهد

اسفهلالار: انبار دزد

الندیم: خوشامدگو

الشاعر: طامع خودپسند

الشراب: مایه ی آشوب

(النرد و الشاهد و الشمع و النقل: آلات آن (شراب

(الجنگ و العود و المزمر: ساز آن (شراب

(الچمن و البستان: موضع آن (شراب

المجرد: آن که به ریش دنیا خندد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

الشقي: كدخدا

ذوالقرنين: آن كه دو زن دارد

اشقي الاشقياء: آن كه بيشتر دارد

النامحرم: اهل و عيال

العدوخانگي: فرزند

الخصم: برادر

الخويشاوند: دشمن جان

المعيل: مبتلا

الشهوه: خانه برانداز زن و مرد

العشق: كار بيكاران

موت الحاضر: احتياج

قوه الظهر: زر و سيم

مخ الحمار: طعامي كه زنان از بهر شوهر سازند

(كليات: ۳۶۵-۳۷۷)

قرار مي‌دهد، با اين حال تصويري گوياتر از حاكميت در پايان اين رساله اگر چه عبيد عبارت «استغفرالله عما جري بقلمي» را آثار شاعران و نويسندگان زمانش مثل آن چه در اين فرهنگ واژگاني آمده است نمي‌توان و وضع زمانه ي او را در هيچ يك از تصويرگر پليدي‌هاي قرن هشتم بوده است يافت. ضمن اينكه با خواندن آن، به ذهن وقاد و نكته سنج او پي مي‌بريم كه با زيبايي خواننده را تسخير مي‌كند، در نهايت ايجاز و اختصار و تنها با هنر معنا كردن الفاظي و با ابداعات زباني تازه‌اي كه ذهن و جان يافته‌اند؛ كوس رسوايي قدرتمداران جامعه ي كه در زمانه ي او معنای واقعي و قراردادي خود را از دست داده و معاني تازه‌اي خود را مي‌كويد.

۴- رساله ي صد پند:

نوع ادبي از كهن‌ترين شكل‌هاي ادبي مي‌باشد رو ساخت اين رساله ي انتقادي اندرنامه و به صورت جملات قصار است. اين مي‌شود. چرا كه اخلاقيات مهم‌ترين بخش ادبيات پهلوي را تشكيل مي‌دهد. به گونه‌اي كه و در ادب ايران به پيش از اسلام مربوط كتاب‌هاي ادب و اخلاق عربي و مشخصه ي بارز اين ادبيات، خصوصاً از جهت تأثيري كه بعد در ادبيات دوران اسلامي در اين آثار بر جا مانده اندك است و بيشتر به صورت ترجمه در فارسي گذاشته است، مجموعه ي اندرزي‌هاي آن است. آن چه از اين معني آثار اين مسكويه و ابن نديم بازمانده است. در زبان پهلوي ساساني آثار فراواني در كتاب‌هاي دوران اسلامي در يادگار بزرگمهر، اندرز اوشنردانا، اندرز خسرو همچون «كتاب ششم دينكرد، اندرزهاي آذرباد مهرسپندان، اندرز انوشك روان، داشته است. بنا بر اين اندرزها اساساً از زمره ي ادبيات شفاهي ملت‌ها بوده است كه بر قيادان و اندرز پوريوت كيشان» وجود مختلف بوده است. عبيد با ذوق باريك بين اثر پيشرفت تمدن بشري به قيد كتابت در آمده‌اند و از زمان‌هاي قديم مورد توجه ملل خلاف آمدي استفاده کرده است. او خود نيز در مقدمه ي اين رساله به طنز چنين خود از اين شكل ادبي به صورت نقیضه گويي

اما پیوسته از اوان ربیعان محرر این حروف عیب زاکاتی ... هر چند که در علم پایه‌ای و در هنر مایه‌ای ندارد: می‌گوید حکما حرصی غالب و شعفی کامل داشت. تا در این روزگار که زندگانی و عقوان جوانی به مطالعه ی کتاب و سخن علما و رسید از وصیتی که سلطان حکما افلاطون از برای شاگرد خود ارسطو طالیس نوشته است و تاریخ هجرت به هفتصد و پنجاه پارسی ترجمه کرده و در ذیل اخلاق یگانه ی روزگار خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله آن را از زبان یونانی به عبارت ترتیب کلمه‌ای چند درویشانه از شبابه ی غرض و ریا، خالی و از عایله ناصری ثبت گردانیده ... هوس باعث گشت که هم بر آن (379-380: عاری، در قید کتابت آورد تا فایده ی آن عموم خلایق را شامل گردد...» (عیب، ۱۳۸۲ ی تکلف و تصلف

نسبت به اندرزگویان را دارد؛ مانند: «وقت از قسمتی از این پندها بدیهی، ساده و از جمله ی واضحات است و حالت شوخی ندهید.» «ای عزیزان عمر غنیمت شمارید.» (همان: ۳۸۰) و «به هر حال از مرگ دست ندهید»، «روز نیک به روز بد (که از قدیم مرگ را مکروه داشته‌اند.» (همان: ۳۸۵) بپرهیزید

بخشی از آن هم در عین روانی و سادگی متن مشحون از انتقاد اجتماعی است

زن مخواهید تا ناگاه قلبتان نشوید.» (همان:)، (خود را از بند نام و ننگ برهانید تا آزاد توانید زیست.» (همان: ۳۸۱) ۳۸۲)

همان: ۳۸۳)) «در راستی و وفاداری مبالغه نکنید (از دشنام گدایان و سیلی زنگان و چربک کنگان و زبان شاعران مرنجید نشوید.» (همان: ۳۸۵) «خود را تا ضرورت نباشد در چاه میفکند تا سروپای مجروح تا به قولنج و دیگر امراض مبتلا هر قالبی سخن خود را به (همان: ۳۸۵) البته بر خوانندگان واضح است که نبوغ عیب او را قادر ساخته است تا در «نشود فرهنگنامه و یا چیزی دیگر بهترین شیوه‌بیین کند. چه قالب پندنامه باشد چه منظومه چه

کوتاه سود جسته و لطیفه‌های موثری را نوشته - لطایف (منتخب حکایت فارسی و عربی): عیب در این بخش از حکایاتی 5 دلگشا «نمونه ی بارز فصاحت است و ایجاز و شیوه ی سهل ممتنع انشای عیب در است. زبان نثر به طور کلی در رساله ی طراوت عامه ی مردم بسیار گرم و زنده و پرخون است. اگر بگویم شاید یکی علت آن سود جستن عیب از زبان با این رساله (است سخنی کزاف نیست.» (بوسفی، ۱۳۷۲: ۱۱۱)

کوتاهی هستند درباره ی اشخاص و حوادثی که از در ادب فارسی، لطیفه از انواع مطایبه است. لطیفه‌ها داستان‌های مفرح و وقایع زندگی ناظر است. این داستان‌ها معمولاً براساس حادثه‌ای شگفت آور و سرگرم لحاظ محتوا بر تضادها و ناهنجاری‌های حلقه ی حوادث، به راز دردناکی از کننده، به صورتی مبالغه آمیز شکل گرفته‌اند؛ آن گونه که خواننده پس از خواندن آخرین دگرگون ساختن جنبه‌های فکاهه و خنده‌دار زندگی بر می‌آید زندگی اجتماعی خود و دیگران پی می‌برد و درصدد

سرکوفت شده ی خوانندگان شوند. فریود معتقد بود: لطیفه‌ها معمولاً تأثیر روانی داشته، می‌توانند موجب ارضای خواسته‌های زبانی.» روانی سرکوفته را آزاد کند: فشردن دو پیام متضاد در یک پیام و سرپیچی از قواعد راه می‌تواند انرژی «لطیفه از دو می‌آورد، ناخودآگاهانه بر فرد یا گروهی که از (انوشه: ۱۳۷۶: ۱۲۱۱) با زهر خندی که خواننده بعد از خواندن لطیفه‌ها بر لب نهایت تشفی درونی می‌یابد و بدین گونه است که این نوع ادبی به سالم سازی آدم‌ها و در او برتر است چیره می‌شود و در نتیجه جامعه کمک می‌کند

معمولاً با نقش یا رویداد توصیفی صفر معرفی آغاز همان گونه که گفته شد رو ساخت لطیفه‌ها، حکایت است. این داستان‌ها رویداد پایانی شخصیت‌های داستان از طریق گفتگو یا محاوره، گسترش می‌یابند. آن گاه معمولاً با می‌شوند. سپس با کنش‌های دار واژه یا عبارتی گره گشایی شده و لب مطلب در آن بی که از نظر معنایی غیر منتظره و متناقض ناست و با ساخت ابهام بیان می‌گردد

حیات حمله می‌برد و به صورت غیر مستقیم چهره لطایف عیب هم این گونه است و بیشتر جنبه ی طنز دارد و به زشتی‌های داستانی با زبانی ساده و گزنده و همه کس فهم به تصویر می‌کشد. اگر چه زشت نگاری ی زیبایی نیکی و حقیقت را در رو ساخت نقل کرد. اما در برابر جامعه ی آلوده گاه به حدی است که نمی‌توان این داستان‌ها را برای رعایت عفت قلم و تابوهای دیگر او مبارزه ی دیگری برای اصلاح نداشته است. در این داستان‌ها ما با چهره ی درخشان به انواع بی‌شرمی‌ها و پلشتی‌ها، او ابزار ناهنجاری‌ها سر بلند بیرون آمده است انسانی از و رای قرون رو به رو هستیم که عشق و انسان را رعایت کرده و از مبارزه با

نقاشی شده است. هر يك از حكايات همچون در میان لطايف او معنای زندگی آن دوران در چهره‌هاي خصوصي و عمومي می‌آید، آن‌ها را می‌شکافد و خواننده را در حالت اعجاب با زهرخندي بر لب و نشتری است که بر دمل‌هاي چرکین آن زمان فرود ساده گرایی و غلامبارگی خالی از عقده بر جای می‌گذارد. یکی از مضامینی که در لطايف او دیده می‌شود فحشا، با دلی مطلق شکل تو دارد. او را حاضر کردند. از او پرسید مادرت است. «خلف نام حاکمی در خراسان بود او را گفتند که فلان کس سرای بزرگان رفتی؟ گفت: نه مادرم عورتی مسکین بود هرگز از خانه بیرون نرفتی اما پدرم در دلالگی کردی و به خانه‌هاي (باغچه‌هاي بزرگان کار کردی و آبکشی داشتی)». (عبید، ۱۳۸۲: ۴۳۷)

افتاده بی خبر». غلامبارهاي بشنید و گفت: «آه! آن یا: «ترک پسری در راهی می‌رفت و این می‌خواند: «مست شبانه بودم و (بودم)؟ (همان: ۴۴۲) زمان من بدبخت گردن شکسته کجا

نمونه به همین مقدار بسنده می‌شود. اما موضوع چون عید از الفاظ حرام در این نوع حکایت‌ها بسیار استفاده کرده در ذکر: استبداد و ظلم و فقر و دزدی و جهلی است که در جامعه وجود داشته است دیگری که عید به آن اشاره دارد

باغ چه کار داری؟ گفت: بر راه می‌گذشتم، ناگاه یکی در باغ خود رفت، دزدی را پشتواره ی پیاز در بسته دید. گفت: در این؟ گفت: پیاز برگندی؟ گفت: باد مرا می‌ریود، دست در بنه ی پیاز می‌زدم از زمین بر می‌آمد باد مرا در باغ انداخت. گفت: چرا (همان: ۴۵۶). «مسلم؛ که گرد کرد و پشتوار بست؟ گفت: والله، من در این فکر بودم که آمدی

گیوه، نماز نباشد. درویش دریافت و گفت: اگر درویشی گیوه در پا نماز می‌گزارد. دزد طمع در گیوه ی او بست. گفت: یا: (نماز نباشد، گیوه باشد)». (همان: ۴۶۲)

آن چه‌تودر تاریکی می‌جویی ما در روز روشن دزدی در شب‌خانه ی فقیری می‌جست. فقیر از خواب بیدار شد. گفت: ای مردک! (464: می‌جوییم و نمی‌یابیم)». (همان)

شب ده من جو می‌خورد. گفتند: پس چرا چنین یا: «خراسانی را اسبی لاغر بود. گفتند: چرا این را جو نمی‌دهی؟ گفت: هر (قرض است)». (همان: ۴۶۷) لاغر است؟ گفت یکماهه جوش در نزد من به

پارچه‌اي از قماش بدزد، ناگاه تیزی بداد ترک را یا: «خیاطی برای ترکی قبا برید. ترک چنان ملتفت بود که خیاط نمی‌توانست تنگ کار خود بدید. ترک برخاست و گفت: ای استاد درزی دیگر ده! گفت: جایز نباشد که قبا خنده بگیرفت و به پشت افتاد. خیاط (می‌گردد)». (همان: ۴۶۸)

خداوند خانه از بهر مرمت آن سخن بگشاد، پاسخ داد یا: «شخصی خانه‌اي به‌کرایه گرفته بود. چوب‌هاي سقف بسیار صدا می‌کرد. به (می‌کنند. گفت: نیک است اما می‌ترسم که این ذکر منجر به سجده شود)». (همان: ۴۷۲) که چوب‌هاي سقف ذکر خدا

بگرفت و گفت: رقص بکن. مولانا رقص یا: «شبی پیش سلطان ابوسعید سماعی رفت. سلطان دست مولانا عضد الدین را (نمی‌کنی. زحمت مکش. گفت: من رقص به بر لب می‌کنم نه به اصول می‌کرد. شخصی به او گفت که تو رقص به اصول

(همان: ۴۷۴)

بودند. پسر از پدر پرسید که بابا در اینجا چیست؟ یا: «جنازه‌اي را بر راهی می‌بردند. درویشی با پسر بر سر راه ایستاده گفت به جایی که نه خوردنی باشد و نه پوشیدنی، نه نان و نه هیزم، نه آتش نه زر و نه گفت: آدمی. گفت: کجایش می‌برند؟ (سیم، نه بوریا و نه گلیم. گفت: بابا مگر به خانه ی ما می‌برندش)». (همان: ۴۸۰)

چرا شکر می‌کنی؟ گفت: از بهر آن که بر خر یا: قزوینی بی خر گم کرده بود، گرد شهر می‌گشت و شکر می‌گفت. گفتند (روز بودی که گم شده بودمی)». (همان: ۴۸۶) ننشسته بودم و گرنه من نیز امروز، چهارم

تفرقه ی دینی که در آن دوره از سیاست‌هاي روز بعضی دیگر از این حکایات از و بی خبری مردم عدم وحدت کلمه و ایجاد عبید از این همه اختلاف و جدایی و جهل و حب و بغض‌هاي به تنگ آمده و طبقه ی حاکم بوده است خبر می‌دهد گویا: برای اصلاح این امور آورده است داستان‌هایی

چه معنی دارد؟ گفت: ثواب صدقه با بزه زدنی جعی گوسفند مردم می‌زدید و گوشتش صدقه می‌کرد. از او پرسیدند که این «توفیر باشد». (همان: ۴۳۲ برابر گردد؛ و در میان پی و دنبه‌اش)

گفتند: چندم خلیفه بود؟ گفت: من خلیفه ندانم؛ آن یا: «از قزوینی‌یی پرسیدند که امیرالمؤمنین علی شناسی؟ گفت: شناسم (شهید کرده است)». (همان: ۴۴۳ است که حسین او را در دشت کربلا

گفت: همه کس دانند که سماء زمین باشد و ذات یا: «شخصی از خطیبی سوال کرد که والسماء ذات الحبک» چه معنی دارد؟ (و نه تو و نه خدا)». (همان: ۴۵۴ هم از این چیزی باشد و حبک نه من دانم

گفت: من هنوز دو سال است که در این خانه‌ام. یا: «شخصی در خانه ی قزوینی‌یی خواست نماز گزارد. پرسید: قبله چو نیست؟ (کجا دانم قبله چو نیست)؟» (همان: ۴۵۶)

تجاوز به جان و ناموس مردم، شهوترانی‌ها و در دیگر داستان‌های این رساله، عبید انتقادات نیشداری از تزویر، ریا، و مجال اندک این مقاله به آن‌ها اشاره نمی‌شود. ولی ذکر این نکته خالی از فایده پلیدی‌ها می‌کند که به سبب وقاحت نگاری سویی پایانی نامنظر و متناقض نما نمی‌باشد که هر یک از حکایات از چندین نقش و کنش تشکیل شده است که حرکت قصه را به زهرخندی تلخ می‌شود. در باب شخصیت‌های داستانک‌ها باید گفت، اگر می‌برد و همین خارج شدن از منطق عادی است که باعث مکان تاریخی رها تاریخی هستند و در زمان و مکان خاصی زیسته‌اند ولی در این حکایت‌ها از بند زمان و چه بعضی از آن‌ها جلوه‌گر ساخته‌اند شده، ایفاگر نقش خود در نمایش ادبی عبید شده‌اند و آن معنی را

واقع شخصیت‌های داستان‌های طنز آمیز با این حال کنش‌های داستانی محدود است و دگرگونی شخصیت‌ها بسیار کم. در این نوع داستان‌ها تنها یک ماجرا مطرح می‌شود و کمتر جایی برای نمونه‌های کلی از خصایص و صفات بشری هستند. بردازی باقی می‌ماند توصیف کلامی و صحنه

نتیجه

با فراغت بال، از گذشته و حال زندگی سخن آخر این که اهمیت نوشته‌های طنز در این است که انسان ضمن سرگرمی، ی حیات خود، شالوده‌هایی انسانی و اصلاح طلبانه بنیان می‌نهد. زهر خند به او نکیت‌بار خود جدا می‌شود و با خنده برای آینده امید برای اصلاح زندگی و ایجاد می‌دهد و یاری می‌رساند تا خود را از بسیاری رسوم زشت و نابهنجار آزاد سازد و با آموزش زیرا او آموخته است که در خشکسالی با آبپاش خالی باید گل‌ها را آب حیات اجتماعی بهتر، به سوی آینده ی روشن گام بردارد؛ یوسفی در باب او شاپور، بی تا: ۹۶) عبید اینگونه زیست بود و بدین گونه است که سخن استاد غلامحسین داد. (پرویز تابناک عبید زاکانی را می‌بینم، با دو چشم روشن و برجستگی بیشتری پیدا می‌کند که «من در میان ظلمات قرن هشتم سیمای در آن روزهای سخت و طاقت‌گداز، دلیل بارزی است بر جوهر لیاقت ملت ایران، ملتی ژرف بین. وجود او و سعیدی و حافظ، (رنج‌دیده و پرتاقت و زنده و پابدار)». (یوسفی، ۱۳۷۲: ۳۱۲)

ایران به راستی این بیت او بیانگر راز جاودانگی اوست در نزد مردم

نام عبیدکی رود از یاد اهل دل چون گفته‌های نازک او یادگار اوست

(کلیات: ۹/۱۶۰)

منابع

تهران: کتاب‌های جیبی. چاپ اول. از صبا تا نیما (- آریز پور، جیبی) ۱۱۳۵۰

ی. چاپ اول. تهران: فرهنگ معاصر ترجمه رضی هیرمند. فرهنگ شیطان (امبروز، بیرس) ۱۳۸۵- 2

جلد دوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد. چاپ اول. فرهنگنامه ی ادبی فارسی (- انوشه، حسن) 31376
اسلامی.

اول. تهران: نشر مرکز ترجمه ی سعید سعید پور. چاپ. طنز (- پلارد، آرتور) 41378

چاپ اول. تهران: انتشارات سخن. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام (- تفضلی، احمد) 51376

تهران: انتشارات بیک. ایران مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در (- حلبی، علی اصغر) 61364

انتشارات فرهنگ معاصر: تهران فرهنگ گفته های طنز آمیز (خدادی، رضی) 7- 1382

تهران: انتشارات سخن. چاپ چهارم. روزگاران (- زرین کوب، عبدالحسین) 81376

بی جا. با گردباد میرقصم (شاپور، پرویز) بی تا - 9

باغ آینه تهران: انتشارات. انواع ادبی (- شمیسا، سیروس) 101370

تهران: انتشارات اشکان. زاکانی عبید (صاحب اختیاری، بهروز و باقرزاده، حمید) 11- 1375

تهران: انتشارات فردوسی. ایران تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی (- صفا، ذبیح الله) 121376

به کوشش پرویز اتابکی. چاپ دوم. تهران: انتشارات زوار. کلیات عبید زاکانی (- عبید، مولانا نظام الدین) 131382

تهران: نشر مرکز. ترجمه ی فیروز مهاجر. کمدی (- مرچنت، ملوین) 141377

تهران: انتشارات علمی. چهارم دیداری با اهل قلم. چاپ (- یوسفی، غلامحسین) 151372

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی